



داریوش معمار

## شعر مُسَلِّح، شعر مُبَارَزِه، شعر اُمیدواری



نشدن خلاقیت، عاطفه و زبان شاعر، تیغ بر آرمان‌خواهی و تقاضای امیدواری و استقلال عقیده کشیدند، آگاه بودند ادبیاتی که بیاتش آرسنه پرسش‌گری و سلاح مبارزه با تصنع نباشد و مسلح به آیین صراحت و امیدواری، صداقت برابر عرف و عادت نشود، در سایه بزدلی تأثیری نمی‌گذارد، عوام‌زده و بیشتر فانتزی و سانتی‌مانتال است.

شعر فرهنگ‌ساز طبیعت‌اش صدایی بلند است، بی‌اثر و رانده و مانده نیست، مشی شاعر چنین شعری توده‌ای، جاه‌طلبانه، مبتذل و سرخورده نیست، شاعری که اثرش در قبال حضور و تجربه شاعرانه در زندگی مسئولیت‌پذیری نباشد، در قبال احساسات و عواطف کامل و بالغ، مسئولیتی نپذیرد، در مسیر ابتدال رفته، نتیجه حال و نبوغ چنین شاعرانی حداقل به درد بخشی از جهان، که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ نمی‌خورد.

منظور از مسلح شدن شعر به مبارزه و امیدواری چیست؟ منظور از مسلح شدن شعر بهره‌بردن از عالی‌ترین فرصت شاعر است، فرصت درکی بی‌واسطه و فارق از «ماکیاول‌گرایی» در بیان، رفتار، کردار و پندار. فرصت کنش‌مندی که روح کلمه و شعر در مسیر آن تعالی می‌یابد، روحی که ذات و مایه کلامش از مصالحه و مسامحه مزورانه به دور است، به شاعر فرصت عمل می‌دهد و آرمان‌خواهی آن فرصت‌طلبانه (اپورتونیستی) نیست. در این شعر شعوری اندام‌وار و بُرنده جریان دارد و با تیزی لبه‌هایش آفت کسالت را می‌راند. در قبال مخالفان خود کیفیت سلبی ندارد، اهل تعامل است، میانجی‌گر آگاهی‌های متفاوت می‌شود و درختان تنومندی از «آگاهی بیرون‌گستر» فارق از «جزم‌اندیشی» و «یکسونگری» برای آینده یک نسل می‌پروراند. شعر مبارزه اهل وادان نیست، اما مدارا می‌کند، مسئولیت‌پذیر است، این شعر گریبان جبر را می‌گیرد و بر کنار اختیار می‌نشیند.

در شعری از این دست احترام به باورها و عرف با اطاعت از آنها یکی دیده نمی‌شود و به بهانه تکریم بزرگان ایشان را در هاله‌ای قدسی نمی‌پیچد، اندیشه شاعر مبارزه، اندیشه اطاعت و پذیرفتن نیست، اندیشه اعتراض و اعتراف به حقیقت است، تک‌گویی نیست، گفت‌وگو درونی میان رویدادها، نبوغ شاعر، خیال و اندیشه شاعرانه است، نه یکسره از خود می‌گوید نه نه یکسره سکوت کرده و از معنا و بیانگری می‌گریزد.

طی سه دهه گذشته بارها مقالاتی منتشر شده و در آن مسئولیت اجتماعی شاعرانه با برچسب «مشی سیاسی» به «مسئولیت ایدئولوژیک» گروهی و حزبی تقلیل یافته است، حتی به عنوان تهدید برای جنبه‌های زیبایی‌شناسانه فرض شده و با مسئولیت برابر قدرت و تواضع برابر دستگاه فکری حاکم، هم ارزش دیده شده است. اما انحرافی که در تبلیغ این تفکر

میان افرادی که طی دو دهه اخیر به واسطه فعالیت ادبی و هنری شناخته‌ام؛ «علیشاه مولوی» چهره‌ای بود که فعالیت «انتقادی-عملی» برابر خودباختگی شاعران، در شعر و رفتارش داشت. او به دنبال آرمان‌خواهی واقع‌گرا بود که حامل روشنگری «تاب» باشد و ارزش‌های نازل را جسورانه کنار بزند. مولوی همچنین شاعری پیشرو و نوآور بود، او تلاش کرد مبلغ و مقلد آگاهی و شناختی کاذب در شعر و کلامش نشود و مخاطب را با به کار بردن الفاظی فریبنده، به شعر خود بی‌اعتماد نکند.

مسئله آگاهی و شعور شاعرانه علیشاه مولوی «مسئله‌ی مردم» بود. او شناختی نزدیک از حقایق زمانه خود داشت و تلخ‌ترین جنبه‌های آن را از نزدیک درک کرده بود. علیشاه از نمایش شعرش، بلند خواندن شعرش و بسیار خواندن شعرش لذت می‌برد، اما خود را با شعرش نمایش نمی‌داد، با شعر ناله نمی‌کرد، مزورانه شعری نمی‌سرود که حاکی از وادادن یا نیازش باشد. او در شعر اهل مبارزه و امیدواری بود، و اهل اقتضایی و بنا به مصلحت شعر نوشتن نبود.

مولوی در شعرش وارستگی و مهربانی داشت. البته او هم نقاط ضعفی داشته، رنج‌هایی برده بود و کسری و کمی‌هایی می‌کشید، اما اهل باج دادن با شعر؛ یا معامله با شعرش نبود. شاعر اگر جرات دانستن داشته باشد و جسارت چرا کردن را با حضور خود بروز دهد، اگر به جای آنکه زیر تأثیر سیستم‌های ارتباطی، آموزشی، تبلیغی، تکنولوژی، تجارت و... در زمانه خود باشد، بر آنها تأثیر گذاشته و منشاء حضور و نظر و حق رای شود، تقدیر اجتماعی را متحول می‌کند.

این مقاله را به پاس «گوهر شعور» شاعرانه علیشاه مولوی نوشته‌ام. آنچه در اینجا طرح شده بازتاب بخشی از آموزه‌های ذهنی و آرمان‌های شاعرانه وی است.

شاعر معاصر اگر می‌خواهد دریچه‌ای نو بر آگاهی بگشاید، مسیروش بازگشت به حدود «مبارزه» و «امیدواری» است. راه نزدیک پروراندن شعری است که مسلح به «بازاندیشی» در همه ارزش‌ها و مفروضات باشد، سلاح برنده‌ی شعوری تعمیق یافته در دست بگیرد، آرمان‌خواهی تأثیرگذار بر بالین بنشانند، صریح و بی‌پروا لبس تزویر و کلاه سرخوردگی از تن به درآورد و استقلال و آزاداندیشی پیشه کند.

شعر ایران اگر به مبارزه با فرهنگ انفعال برخیزد و عارضه‌ی درماندگی، ترس از «چرا کردن» و «مخالفت» را در خود درمان کند و «بی‌چرایی» را کنار بگذارد، می‌تواند بر لایه‌های مختلف اجتماعی، تأثیر گذاشته و مخاطب را درگیر تجربه ادراکی نو و لذتی متفاوت کند.

آنها که برای مبارزه با شعاری شدن شعر و به بهانه مصرف

شعر ایران اگر به مبارزه با فرهنگ انفعال برخیزد و عارضه‌ی درماندگی، ترس از «چرا کردن» و «مخالفت» را در خود درمان کند و «بی‌چرایی» را کنار بگذارد، می‌تواند بر لایه‌های مختلف اجتماعی، تأثیر گذاشته و مخاطب را درگیر تجربه ادراکی نو و لذتی متفاوت کند.

